

بهنده

هفت پرش‌های اشتباه/۳

الان نباید مدرسه باشی؟

هوپا  
Hoopa



## الان نباید مدرسه باشی؟

نویسنده: لمونی اسنیکت

تصویرگر: ست

مترجم: آنتا یارمحمدی



به: اراتوستینس

از: ال. اس

با عنوان: لکه‌ی دریاکنار، گزارش: حریق

تحقیقات درباره‌ی: هنگفایر، تعلیم و تربیت، خانواده‌ی هینز، اتفاقات مشکوک و غیره

۴ / ۳

رونوشت: ستاد فرماندهی وی.اف.دی





## فصل یک

شهری بود، یک کتابدار و یک آتش‌سوزی. همان وقتی که در شهر بودم مأمور شدم آتش‌سوزی را بررسی کنم و فکر می‌کردم کتابدار می‌تواند کمک کند تا تبهکار را تحویل قانون بدهیم. تقریباً سیزده ساله بودم و اشتباه می‌کردم. راجع به تمامش اشتباه می‌کردم. باید این سؤال را می‌پرسیدم که «چرا کسی باید ساختمانی را خراب کند، در حالی که می‌خواسته ساختمان دیگری را از بین ببرد؟» به جایش سؤال اشتباه را پرسیدم، کم‌وبیش چهار سؤال اشتباه را. این گزارش سومینشان است.

در یک کتابخانه‌ی خوب نشسته بودم و صبح بدی را می‌گذراندم. آنچه بد بود گرمای نابخشودنی هوا بود. خورشید چنان تندوتیز می‌تابید که سایه‌ها از دستش فرار کرده بودند و در پیاده‌روهای لکه‌ی دریاکنار، شهری که گذرم به آن افتاده بود، پرنده هم پر نمی‌زد.

بودند و ساختمان‌های کوچک دیگری در سایه‌اش قرار داشتند. زمانی وقتی زنگ پایان کلاس می‌خورد، این محوطه از سروصدا منفجر می‌شد. ولی حالا، برای این دانش‌آموزهای انگشت‌شماری که در عصرهای خاکستری، صدایی از هیچ کدامشان در نمی‌آمد، زیادی بزرگ بود. بعضی از بچه‌ها را کم‌وبیش می‌شناختم و بعضی‌ها را نه، اما همه خسته به نظر می‌رسیدند و هیچ‌کدام نگاهم نمی‌کردند. پاییدن آن‌ها کمی حوصله‌ام را سر می‌برد، ولی آخر هنوز چیزی از نقشه‌ی هنگفایر دستگیرم نشده بود.

حالا آرزو می‌کردم که در کتابخانه شانس بیشتری بهم رو کند. در آن صبح بد، سرم به خواندن دو چیز گرم بود که امیدوار بودم به دادم برسند. اولی کتابی درباره‌ی خاویار که اگر کسی هم می‌دیدش، اشکالی نداشت. خاویار یک نوع تخم ماهی است و بیشتر از ماهی‌ای با نام استراگون می‌گیرندش، به رنگ سیاه براق و آن را روی ساندویچ‌های کوچک مهمانی‌هایی می‌گذارند که ما را به آن‌ها دعوت نمی‌کنند. من هم تا آن روز صبح، یعنی در کل سیزده سال عمرم، هیچ‌وقت همچین چیزی نخورده بودم. علاقه‌ای هم بهش نداشتم. در واقع کتاب خاویار: جواهر شور از دریای گوارا را به این امید می‌خواندم که چیزی یاد بگیرم، اما وقتی خواندن یک پاراگراف را درباره‌ی آکواریم‌های مخصوصی که ماهی‌های استراگون را تویشان نگه می‌دارند تمام کردم، بعید می‌دانستم این بار اشتباه کرده باشم. چیز دیگری که مشغول خواندنش بودم، یک راز بود. ده روز طول کشیده بود تا به دستم برسد. آن هم با زحمت و تلاش کسانی که

برای گذراندن ساعات اولیه‌ی روز، کتابخانه با آرامش و سکوتش، بهترین جا بود.

دلیل بد بودن صبحم فقط به هوا مربوط نمی‌شد. دلیل دیگرش یک مرد، یک تبهکار شرور بود با لقب هنگفایر<sup>۱</sup>. هر صبحی که هنگفایر در آن هنوز صاحب قدرت بود، بد به حساب می‌آمد. جایی در همین شهر پنهان شده بود و با خیال راحت به نقشه‌های شومش پُروبال می‌داد. همدستانش هم مثل خودش قایم شده بودند، اعضای گروهی به اسم سازمان ضدبشتری. از جمع شدن دم‌ودستگاهشان در کولوفون کلینیک<sup>۲</sup> زمان زیادی نمی‌گذشت. البته اگر «دم‌ودستگاه» معنی «تبدیل یک بیمارستان خالی به زندان بچه‌ها» را برساند. با اینکه دیگر کولوفون کلینیکی در کار نبود، مطمئن بودم هنگفایر دنبال یک جای تازه برای عملی کردن نقشه‌هایش است.

برای همین عصرها به تنهامدرسه‌ی باقی‌مانده در شهر سر می‌زدم. می‌خواستم ببینم بچه‌ای دزدیده می‌شود یا نه. این اتفاق نمی‌افتاد، نه از طرف هنگفایر و نه هیچ‌کس دیگر. اغلب بچه‌ها خودشان قبلاً رفته بودند. بازرگانی جوهر که روزگاری مایه‌ی افتخار لکه‌ی دریاکنار بود، بی‌رونق شده بود و بخش بزرگی از شهر هم به‌مرور با آن نابود می‌شد. مدرسه‌ی لکه محوطه‌ی بزرگی داشت، ساختمانی عریض با انحنای ملایم شبیه صدف که لابد برای سالن کنفرانس یا زمین بازی ساخته

1. Hangfire

2. Colophon Clinic

کتابدار با صدای بمش گفت: «ببخشید مزاحم شدم اسنیکت!» اسمش دشیل کوورتی<sup>۱</sup> بود. اسم شسته‌رفته‌ای که زیاد با ظاهرش جور در نمی‌آمد. طبق معمول کت چرمی با آویزهای فلزی پوشیده بود، لباسی ترسناک که انگار موهایش در جهت عکس آن، به بالا فرار می‌کردند. نمی‌دانستم چه اسمی ممکن بود بیشتر باهاش جور در بیاید. اولین چیزی که به ذهنم رسید، پریشان‌موی کت عجیب بود. گفتم: «خواهش می‌کنم.» روزنامه‌ی زیر کتابم خش‌خش کرد. گزارشی بود از یک دختر جوان در شهر، که به جرم اعمال منافی قانون دستگیرش کرده بودند. با خودم گفتم اعمال منافی قانون اصطلاح درستی نیست. خواهرم از این کارها نمی‌کند، فقط در ساعت تعطیلی موزه‌ی آیتمز رفته بوده تویش. واقعاً دلیل خوبی برای زندانی کردن کسی به حساب نمی‌آمد، هرچند که بر اساس گزارش، احتمال زندانی‌شدنش زیاد بود.

کوورتی گفت: «خواستم ببینم کم و کسری نداری؟» ظاهراً متوجه چیزی که قایم کرده بودم نشد، یا اقلأً به روی خودش نیاورد. «چندتا فرهنگ لغت جدید ایتالیایی رسیده. گفتم شاید برات جالب باشه.» گفتم: «بعداً می‌بینمشون. فعلاً کتابی رو که می‌خواستم پیدا کردم. خوشحالم می‌بینم قفسه‌ها دوباره مرتب شده‌ن.»

کوورتی گفت: «آره، از نو چیدنشون خیلی سخت بود. سیستم اطفای حریق رو هم نصب کردیم. همه‌چیز از اون کنج، از ضلع شمالی سالن کنترل می‌شه. خیالم کمی بابت اون تهدیدها راحت شده.»

به قلبم نزدیک بودند، اما روی نقشه خیلی از هم فاصله داشتیم. همه‌مان در کلاسی که بیشتر مردم بهش می‌گویند کلاس تاریخ، یاد گرفته بودیم بهترین شیوه‌ی مخفی کردن چیزها این است که آن‌ها را دم دست بگذاریم. معمولاً آدم‌ها یادشان می‌رود به چیزهای جلوی چشمشان دقت کنند. همان‌طور که قولش را بهم داده بودند، آن را زیر میزی که پشتش نشسته بودم پیدا کردم، با چسب به تخته‌ی زیرین میز چسبیده شده بود. باز کردن نوارچسب بدون جلب توجه بقیه، کار سختی بود، ولی از پشش برآمدم. آن را بیرون آوردم، صاف کردم و از هول نگاه دیگران، سُراندم زیر کتاب خاویار. ضرورتی هم نداشت که آن‌قدر زور بزنم قایمش کنم، چیزی جز یک تکه روزنامه از شهر نبود. در لکه‌ی دریاکنار کسی به چنین چیزی اهمیت نمی‌داد، هیچ‌کس، جز من.

با این‌همه کتابدار که به سمتم آمد قایمش کردم. نمی‌شود یک کتابخانه‌ی عالی بدون کتابداری عالی داشت، همان‌طور که داشتن یک اتاق عالی بدون آنکه بتوانی درش را قفل کنی، ممکن نیست. تنها کتابدار لکه‌ی دریاکنار یا به قول خودش جانشین کتابدار، عالی بود. چون هم مهربان و کمک‌حال بود و هم روی مخ نمی‌رفت و رئیس‌بازی در نمی‌آورد. این‌جور آدم‌ها در معرض انقراض شدیدند. وقت‌گذراندن در کتابخانه‌ی او، مثل دوباره‌دیدن دیو عجیبی بود که امکان داشت دیگر هیچ‌وقت نبینمش. و البته در کمتر از چند روز دیگر این کتابخانه، تنها کتابخانه‌ی لکه‌ی دریاکنار، برای همیشه نابود می‌شد.

1. Dashiell Querty



«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است  
که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»  
بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب»  
رابیندرانات تاگور

**هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی**



اینستاگرام هوپا

houpaa-publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/houpaapublication>



سایت هوپا

[www.houpa.ir](http://www.houpa.ir)



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/houpaclub>

